

متن پرسش

سلام استاد عزیز: متنی است که به دلم افتاد تا آن را با شما در میان بگذارم اگر فرصتی داشتید یا وقتی برای تلف کردن یافتید و ارزشی در این نوشتار دیدید آن را مطالعه کنید و گرنه می‌دانم وقت شریف حضرتتان گران بها تر از نوشته‌ی ناچیز حقیر است. اغتشاشات فریاد کاردی بود که نهیلیسم به استخوان جوان دهه‌ی هشتادی رسانده بود. این آیه بسیار زیباست می‌فرماید: «علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً...» این همان ندایی است از افق توحیدی قرآنی که به آن گوش نسپردیم و امروز در گمشدگی به سر می‌بریم تاریکی تاریخی دوران ثمره گم‌شدگی یا گمراهی مسیر پیش روی بشر است بنابر این اگر بخواهیم آشکارا به سرگردانی امروز انسان‌ها بیشتر پی ببریم بایست گم شدن راه تاریخی‌شان را متذکر آنان شویم راهی که قرار بود منتهی به امن و سعادت و آرامش بشر باشد اما امروز نه آن را دارد و نه می‌داند باید کجا در جستجوی این راه بگردد. آری! ظاهر این آیه بروز باطن پوچی دورانی است که انسان بدان دچار شده است و سرگردان و متحیر می‌چرخد تا این سرگردانی را مهار کند یا حداقل از رنج آن بکاهد و بهترین راه سرگرمی است راهی که انسان از درد تاریخی خود غفلت می‌کند، این سرگرمی را گاهی انسان خود ایجاد می‌کند تا از دردی که جزو لوازم ذاتی عالم مدرن است، خلاص شود، یا غفلتی است که سیاست‌های عالم غربی برای او تدوین می‌کند و پیش می‌آورد تا به تدبیر رنج عالم لیبرال بپردازد و از هزینه‌های تنش‌جویی کند و انسان را تخدیر کند چون به حقیقت راهی برای قرار دادن پیش روی انسان امروز و بشر امروزین ندارد و اگر انسان از این غفلت سرگرم کننده عالم نهیلیسم سر برآورد که تا امروز نمودهایی از این بیداری بروز یافته است. اندیشمندان جهان مدرن و عالم لیبرال چیزی برای بشر امروز و افقی برای قرار یافتگی و سکون و امنیت خاطر او ندارد... و این خطری است و نظر گاهی است که اندیشمندان این روزگار را به تفکر پیرامون فردای زندگی انسان وامیدارد فردایی که زندگی پیش روی انسان است چه فردایی است و متعلق به کدام اندیشه و مکتب و آیین است؟ آیا جهان مدرن با اندیشه‌های مسیحیت اصیل می‌تواند خود را بازسازی کند؟ آیا عالم سنت می‌تواند انسان راه اندیشه‌های اصیل سنتی گذشته خود رجوع دهد؟ آیا بودا، یهود، مسیحیت، هندو، زرتشت، و... مکاتب مطرح دارای اندیشه‌های بنیادین ناظر به انسان راهی برای فردای انسان دارند؟ کدام است؟ چرا از این فردای پیش رو سخنی به میان نیامده است؟ آیا نبود اندیشه فردایی در منظر اندیشمندان غرب و شرق خبر از افول و بن بست فکری مکاتبی که تا دیروز تدبیر سیاست و تامین اساس اندیشه‌های اجتماعی را به عهده داشتند نیست؟ آری سخنان زیادی زده می‌شود که یا در بستر همان اندیشه‌های تاریخ

دیروزینشان است و یا حرفهایی است در امروز ولی کاملاً بی ارتباط با فردای تاریخ انسان! نمونه بارز این بن بست را در غرب بروز خشونت‌های بی‌شمار اجتماعی و فروریختگی پیکر فرهنگی آن می‌توان دنبال کرد هر چند دیکتاتوری رسانه‌ای و امپراتوری چند دهه‌ای آنان باعث شده تا سال‌ها شکاف اندیشه‌های آن‌ها از چشم‌ها و نگاه‌ها و نظرها پنهان بماند و این ظلم کمتر از جنگ جهانی نبود که خود جنگ جهانی رسانه‌ای بود که در بستر نرم در میان بشریت به راه افتاد و کم‌کشته و اسیر و زخمی نداشت. خلاصه سخن آیه شریفه سخن از انسانی است که به دنبال افق فردای پس از تاریکی امروز و دیروز می‌گردد و آن انس است درست نقطه‌ی مقابل سرگرمی که انسان را دچار بیگانگی می‌کند و او را به عالم بیرون گسیل می‌دهد و دچار عادات به‌لوازم و محسوسات و لذاپذیری می‌کند و انسان را به ساحت‌های عالم حس و خیال مغشوش دچار می‌کند که نتیجه آن همین سرگردانی و سر درگمی امروز او خواهد بود در برابر سخن آیه سخن از عالمی درونی و سر فرو بردن در خود است توجه به لایه‌های درونی انسان و عالم و ساحتی فراتر از محسوسات و توجه به درون و انس و لذتی که انسان را از درون جان فرا می‌گیرد و ساحتی که انسان را از وحشت تنهایی به در می‌آورد. این همان ساحت قدس و معنویت و غیب است که انسان با توجه به بیرون و توجه بیش از حد به طبیعت آن را از دست داد! و راه یافتن آن توجه به درون خود است به درونی که راه ارتباط با عوالم بسیار است. انسان نیازمند بیداری تاریخی است که او را متوجه درد نهیلیسم کند و این آیه تذکر به انسان امروز است که دنبال درمان رنج پوچی می‌گردد. در به راه‌هایی شده است که منتهی به بن بست می‌شوند راه آزادی و آزادگی انسان امروز در انس و توجه به درون است راهی که منتهی به کمال مطلق می‌شود. راهی که گشودگی طلب انسان را دارد همین است انس با خود، در دل این انس انسان معنا می‌یابد، درست مقابل پوچی و از دست دادگی معنای «خود» و «زندگی» و «دیگری»! آنگاه است که خود و دیگری و زندگی و عشق و لذت همه و همه اینها مطابق عالم انسانی در ساحتی متعالی معنا می‌یابد، یعنی بدون آنکه انسان احساس بیگانگی داشته باشد و بدون آنکه احساس پوچی کند آنگاه دیگر عالم و آدم در یگانگی خواهد بود چون معنا است که موجب پیوند می‌شود. خلاصه اینکه آنچه امروز بر سر ما آمد و خوب است تا آن را از این منظر تحلیل کنیم نسلی بود که دست به اعتراض زد. البته اگر بخواهیم با نگاه اندیشه‌ای آن را بررسی کنیم اعتراض را به معنایی باطنی که از نهاد درون آدمی سر برآورد که من امروز دارم فریاد می‌زنم از پوچی، از سردرگمی، از لذت‌هایی که مرا ارضا نکرد، از تفرج و تسخیری که مرا آرام نکرد، از عالمی که مرا در برنگرفت و جایی برای «بودنم» در آن پیدا نکردم به همین خاطر در نهاد این اغتشاش، اعتراض دردی بود که نهیلیسم دوران به جان این نسل زده است، کاردی است که از پوچی به استخوان‌ها رسیده است. بنابراین نه در آن فاعلیت و اراده‌ی معنایی یافت می‌شود و نه غایت و مقصدی که انگیزه‌ی فاعلیت و اراده‌ی آنان باشد، کاملاً یک حرکت گم و یک مقصد نامعلوم بود و بهمین خاطر دیگری راحت بر این حرکت سوار شد و اهداف خودش را با آن دنبال کرد. صورتی که بتواند در این تاریخ به انسان معنا ببخشد را شما در این حرکت

پیدا نمی‌کنید چون کاملاً از فاعلیت و اراده‌ی معطوف به غایت آن‌هم غایتی که انسان در این روزگار گم کرده است کاملاً بیگانه بود بنابراین نه طرحی بود و نه فاعلیت. بنابر این کاملاً فریاد نیهیلیسم و دردی که به جان خودشان بود را فریاد می‌زدند. فریادی که از حلقوم این جوانان شنیده شد یک پیام بزرگ برای فردای نسلی‌مان داشت که باید شنید! سخن از بی‌معنایی و پوچ انگاری بنان و بیان بود، سخن از کارد به استخوان نشسته‌ی نیهیلیسم بود که چشیده‌اند. سخن از نداشتن طلب و اراده‌ای که نمی‌داند چه می‌خواهد یا چه می‌کند و چه باید بخواهد. اراده‌ای سرگردان در تاریخ که در عین آنکه فریاد آزادی سر می‌دهد مجبور است و محدود، اما به این اجبار و محدودیت آگاه نیست. وقتی انسان در بستر پوچی و آوارگی فاعلیت و گم‌گشذگی هدف و غایت سخن از آزادی می‌زند این جز اجبار چیست؟ آزادی، زیست انسان است، عین «بودن» انسان است، نمی‌شود شما بودن یک انسان را از او بگیریید و آنگاه از او بخواهید فریاد آزادی سر بدهد، این عین اجبار است. اما او خودش متوجه نیست که چه می‌گوید. فرهنگ و هم‌آلود و خیال زده مدرن برای انسان، اختیاری باقی نگذاشته است تا انتخاب کند، بلکه انسان‌ها از سر زیست عمومی شان دست به انتخابهای بی‌هدف می‌زنند بدون آنکه به فردای انتخاب‌هایشان بیندیشند یا آگاه باشند یا مانند انتخاب‌هایشان چه بر سر فردایشان می‌آورد! نیهیلیسم لغت نیست، مفهوم هم نیست، بلکه یک فرهنگ است یک صورتی است بر تاریخ امروزین زندگی بشر که انسان در آن قرار گرفته است و بدون اینکه فردایی و صورتی جدید برای رهایی از آن در تاریخ خود پیدا کند به دنبال راه‌هایی برای تغییر و آینده‌داری می‌گردد نیهیلیسم صورتی نیست که یک شبه بر تاریخ ما عارض شده باشد که بخواهد یک شبه از آن نجات یافت، نه ثمره‌ی سال‌های اندیشه‌ی غرب است بر تاریخ حیات انسان و تغییر این صورت در تاریخ نیازمند حضور صورتی متعالی و قدسی و معنوی است تا انسان را حیات معنایی ببخشد تا او آن را بیابد و حس کند و اگر این صورت را به بشر عرضه کنیم با تمام جان می‌یابد و می‌پذیرد چرا که او خوب رنج و درد بی‌معنایی را در دیروز و امروز خود تجربه کرده است و ما برای تعین این صورت متعالیه در تاریخ نیازمند گفتگوی با انسان هستیم و تذکر به این صورت قدسی و اشارت به انسان به این منظر که خودش را در درون خود بیابد و راه درمان سردرگمی اش را با انس با خود بودگی و درون خود فرو رفت چاره کند. گویا بایست یقظه‌ای تاریخی برای بشر صورت بگیرد که نموده‌های آن پدیدار شده است و حال بایست با اشارت و تذکر او را در صورت حیات انسانی‌اش روبرو کرد. ما با نسلی روبرو هستیم که در سلطه تربیت و حکمرانی فرهنگی عالم مدرن زیست کرده است از رسانه تا مدرسه، از خانه تا ورزشگاه. نسلی که با صورت تاریخی فرهنگ مدرن خو گرفته است و برای رهایی از رنج پوچی آن، باز هم دست به دامن سرگرمی‌های همان فرهنگ شده است، نسلی که الگوی تربیتی او و انگیزه‌های فاعلیت او را سلبریتی‌ها و سریال‌های هالیوودی و شاخ‌های اینستاگرامی تعیین می‌کند. خلاصه که ما با نسلی روبرو هستیم که نه معنایی از خود سراغ دارد و نه ساحتی متعالی فرای ماده و مادیات پیش روی او قرار گرفته و نه رسانه ساحتی را به روی او گشوده و نه خانواده او را در افق تربیتی متعالی قرار داده

است و نه مدرسه ادبیات متعالی را به رخ او کشیده و نه جریان مذهبی و معنوی خوب او را فهم کرده است. بنابراین باید ریشه‌ها را شناخت و یافت و به سخن نشست. باید علت‌ها را جستجو کرد پیرامونش سخن گفت و آرام آرام ثمرات حل مسایل را در لایه‌های مختلف حکمرانی و نظام از دولت و رسانه و مدرسه و خانواده متذکر شد و متناسب با آن اندیشه برنامه ریزی کرد تا بتدریج این صورت قدسی پیش روی بشر قرار بگیرد و انسان با وجه دیگری از عالم و آدم روبرو شود و خود را در زیستی جدید بیابد و حس کند. البته سخن حق دیگری در میان است که تغییر صورت تاریخی همانند تحقق یک فرایند آرام و با زمان و اندیشه مند صورت می‌گرد مثل همه امرهای تاریخی دیگر.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: تمام متن را خواندم و به جهت جذابیت موضوعاتی که در آن متن در میان گذاشته بودید؛ بسیار لذت بردم. آری! این متن، همان طور که فرموده اید: حکایت آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ۗ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده/ ۱۰۵) است که می‌فرماید: هان ای مؤمنین! بر شما است که در خود حاضر شوید، زیرا در این حالت هیچ جریان انحرافی شما را تحت تأثیر خود قرار نمی‌دهد، تماماً مسیر شما به سوی حضرت الله است، در آن حالت آگاه می‌شوید نسبت به آنچه یافته‌اید و عمل کرده‌اید.

حضرت علامه طباطبایی از عظمت این آیه به حیرت آمده‌اند و چه سخنان ارزشمندی که در این رابطه به میان نیاورده‌اند.

به عنوان نسل دهه هشتادی گفتید: «من امروز دارم فریاد می‌زنم از پوچی، از سردرگمی، از لذت‌هایی که مرا ارضا نکرد». و با خودآگاهی نسبت به این امر و در زمانه‌ای که در آن قرار داشتید، سخن از راهجویی به میان آوردید. حقیقتاً همین طور است. دیگر، راه‌های کوفته دیروزین ما را جواب نمی‌دهد. ای همه آن‌هایی که بر این نسل واعظ‌گونه سخن می‌گویید، چرا به ابتدای آیه‌ای که به پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/ ۱۲۵) با این نسل، سخن نمی‌گویید که آن دعوت‌کردن به مسیر رسیدن به انوار الهی است از طریق «حکمت». گویا این نسل نه تنها آماده دویدن، بلکه آماده پریدن است و به جای این‌که در دشت، خانه بسازد در کنار دهانه آتشفشان و در معرض طوفان‌ها می‌خواهد خود را در بنیانی بسی اصیل‌تر جستجو کند.

آنچه گفتید بیش از آنی است که من به استقبال آن گفته‌ها رفتم؛ این زمان بگذار، تا وقت دگر!!! موفق باشید

